

آذرشب یا آذرشت و آذرشین؟

در جلد سوم لغتنامه فارسی^۱، زیر لغت «آذرشب» (که سمندر معنی شده) آمده است: «آذرتش؛ آذرس؛ آذرشب؛ آذرشت؛ آذرشب؛ آذرشین صورتهای دیگر این لغت است که فرهنگها به استناد شعر ذیل از منوچهری [در وصف اسب] و بر حسب نسخه‌های مختلف دیوان وی ضبط کرده‌اند. ممکن است صورتهای سوم و چهارم و پنجم و خود آذرشب دگرگون شده آذرشت باشد چنانکه برخی از محققان گمان برده‌اند، و صورتهای اول و دوم و ششم آن محرف و مخفف آذرشین ← آذرشت ← آذرشین:

در شود بسی زجر و زخم و در شود بسی ترس و بیم
همچو آذرشب به آتش همچو مرغابی به جوی

منوچهری (دیوان ص ۱۳۶)»

این لغت در چاپ دوم^۲ دیوان منوچهری «آذرشت» است (که در حاشیه صفحه ←

۱- جامعترین و مستندترین فرهنگ فارسی که تا این روزگار فراهم آمده است، و تاکنون شش جلد آن تا پایان حرف «آ» به چاپ رسیده [ناشر: مؤسسه لغتنامه دهخدا].

۲- به کوشش محمد دبیرسیاقی [زوار] - تهران - ۱۳۳۶ ص ۱۳۶.

→ است ثانیاً می‌دانیم؟ که نخستین لشکرکشی مغول به گیلان در زمان حکومت الجایتو در تاریخ ۷۰۶ هجری بوقوع پیوست اما با وجود جنگ و پایداری شدیدی که بین مهاجمین و اهالی گیلان رخ داد و ظاهراً آن کشاکش سرانجام به پیروزی مهاجمین انجامید ولی سرزمین گیلان فتح نشد و مغول نتوانست سلطه خود را بر آن دیار اعمال کند تاچه رسد به اینکه توانسته باشد جابجایی مهم قومی نیز در آنجا انجام دهند و منطقه وسیعی را به اشغال دائمی قومی ترک نژاد درآورد. موضوع اطلاق نام تالش - یعنی همان قومی که به سرزمین کادوش کوچانده شدند - بر یکی از نواده‌های امیرچوپان نیز یک تمسک عامیانه است و مبتنی بر هیچ سند و برهان محکم نیست. تشابه نام دیار تالش با نام یکی از امیرزاده‌های مغول فقط از لحاظ ظاهر لفظ است نه در معنی. چون تالش به عنوان نام شخص در میان مغولان احتمالاً معمول بوده و این کلمه مغولی است و از ریشه تال، تالان به معنی تاخت و تازکننده و تاراجگر می‌باشد در حالیکه تالش یا تالاش از ریشه طیلس عربی و به معنایی که می‌دانیم و کاملاً مغایر با کلمه اولی است.

مخفف آذرشست^۳ دانسته شده). و در چاپ اول^۴ آن «آذرشین» و در این لغتنامه - چنانچه گذشت - آذرشب، که ظاهراً به دلیل ذکر آن در لغتنامه دهخدا (با شاهد فوق و شاهد دیگر از مجمل التواریخ با همین صورت محرف لغت) بر صورت‌های دیگر مرجع دانسته شد و در تنها بیت شاهد و در مدخل نیز آمده است.

غرض از این مقاله - البته به عنوان همکاری و طرح مطالب با مؤلفان لغتنامه - با نمودن صورت‌های درست آذرشست و آذرشین است، و عرضه دلایل این گزینش چنانکه بنده دریافته‌ام.

سخن خود را از شستن = نشستن - که بنای معنایی این دو ترکیب بر آن است - آغاز می‌کنم، و ناگزیر صورت‌های مختلف این فعل و شواهد آن - اگر چه خود به صورت بحثی دیگر در آید - برای رسیدن به نتیجه باید به دست داده شود.

هَدْ که با پیشوند «ن» (فرو، فرود، پایین) در اوستایی و فارسی باستان صورت نَهْد (در هندی باستان رَسَد) یافته، ریشه شستن و نشستن، و شی ۷ ریشه چند فعل دیگر به همین معنی است. هَد در صرف فعل در زبان‌های باستانی ایران صورت‌های: «شَد؛ هَدْ؛ شادی؛ شست؛ شت و هَزْد»، و شی صورت‌های: «شَی و حَشَی و شَت» یافته‌اند.

از برخی از این صورت‌های صرفی، فعل‌های زیر به معنی نشستن در فارسی و در گویش‌های آن آمده است:

۱- شَتن* (از صورت شَت) که از بن مضارع آن «ش» (که صورت دوم شخص امر آن نیز هست، و با پیشوند تأکید «ب» بش یا بش می‌شود، و رد آن را باید در گویشا جستجو کرد) با میانوند «ان» و پسوند مصدری دن فعل متعدی شانندن (نشانندن) در فارسی به کار می‌رود. سنائی:

نوک پیکان‌های جانان شانندن اندر جان خویش نامشان پیکان سلطانی نه پیکان داشتن^۸
فخرالدین گرگانی:

تو گفتی گوز بر گنبد همی شانند و یا در بادیه کشتی همی رانند^۹

۳- در فارسی همیشه «ت» پس از «س» در گفتار مردمان حذف می‌شود (مانند دس؛ یوس؛ دوس؛ ماس و بیس و ... = دست؛ پوست؛ دوست؛ ماست و بیست)، و بنده حذف «س» را پیش از «ت» در واژه‌ای نه دیده است و ند شنیده.

۴- چاپ پاکنجی، تهران ۱۳۲۶ ص ۱۱۱.

۵- دکتر محمد مقدس، راهنمای ریشه فعل‌های ایرانی [علمی] تهران ۱۳۴۲ ص ۱۵.

6. Paul Horn Grundriss der neupersischen Etymologie No. 1033 NEW-YORK, 1974 (تجدید چاپ)

۷- راهنمای ریشه... ص ۲۶.

* ستاره نشانه مصدرهایی است که - اگر چه ماضی یا مضارع و گاه تنها مشتقی از آنها به کار می‌رود - خود در فارسی کاربرد ندارند.

۸- دیوان سنائی، به اهتمام مدرس رضوی [ابن سینا] تهران، ۱۳۴۱ ص ۴۵۸.

۹- ویس و رامین [نشر اندیشه]، به اهتمام محمد جمفر محبوب تهران، ۱۳۳۷ ص ۷۲.

و امیر خسرو دهلوی (لغ ۱۰):

— به مرغزار فلک طرفه باغبانانند
— شست صراحی به دو زانو به پیش
شانندن در گفتار عمامه نیز به کار می رود: بچه را نشون (نشان = نشان) روی زمین، بشون (بشان = بشان) روی صندلی.

۱-۲ نشستن که همان «شستن» با پیشوند «ن» است، و در اصطلاحات فارس، و اراک و کرمان، و در میان زرتشتیان کرمان به صورت نشتمون^{۱۱} (بن ماضی این مصدر + پسوندان به صورت مون) به کار می رود. نشانندن در فارسی از نش بن مضارع این فعل + ان + دن آمده است. مولانا:

از کرم دان آن که می ترساندت تا به ملک ایمنی بنشاندت^{۱۲}
این نشستن به صورت نشستن در گیلکی^{۱۳} (امر آن: بنیش) و در کجکدان ملایر^{۱۴} (امر آن: انیش) با «ا» به جای «ب» تاکید، مانند اخفت (بخواب)؛ ادو (بدو)؛ ارو (برو) و ... در این گویش (و به صورت هانشستن (با «ها» به جای «ب»)) در نقوسان نفرش به کار می رود.^{۱۴}

۱-۲ شستن یا شستن (از ریشه شست). از این فعل (که بیقاعده است) تنها انواع ماضی و مشتقهای آن در فارسی به کار می رود، و مشتقهای مضارع آن از شیدن (← ۱-۳) می آید. مولانا:

چون کشیدنش به شه بی اختیار
هم ناظر روی تو هم مست سبوی تو^{۱۲}
شست در مجلس ترش چون زهر مار
هم شسته به نظاره بر طارم توجانا

و امیر خسرو دهلوی (لغ):
یک شبی در کوی آن مهر و پرو آهسته اک
«شستن در لهجه مردم افغانستان؛ و نیز در لهجه بر بریهای افغانستان و شرق خراسان به صورت شستن (Sheshtan) (با «ش» به جای «س») به کار می رود؛ چنانکه در این ضرب المثل آمده است:

نامه کردم نامدی، قاصد کردم نامدی، ششته بودم کامدی»^{۱۵}.

۱-۲ نشستن همان شستن است با پیشوند «ن» که در فارسی کاربرد فراوان دارد. نشانستن، متعدی این فعل با تبدیل مصوت کوتاه E یا A (پس از «ش») در آن به مصوت

-
- ۱۰- لغ نشانه اختصاری لغتنامه دهخدا در این مقاله است.
 - ۱۱- جمشید سروشیان، فرهنگ بهدینان، به کوشش منوچهر ستوده نشریه شماره ۲ فرهنگ ایران زمین تهران - ۱۳۳۵.
 - ۱۲- ابیاتی که از مولانا آورده شده، از مثنوی چاپ نیکلسن، و دوره هفت جلدی دیوان کبیر تصحیح بدیع الزمان فروزانفر - چاپ دانشگاه تهران است.
 - ۱۳- منوچهر ستوده، فرهنگ گیلکی [انجمن ایرانشناسی] تهران، ۱۳۳۲.
 - ۱۴- یادآوری آقای ولی الله درودیان.
 - ۱۵- احمدعلی رجائی، یادداشتی درباره لهجه بخارایی [دانشگاه مشهد] ۳ - ۱۳۴۲ خورشیدی، ص ۷۹.

بلند \bar{A} است که در معنی لازم خود نیز به کار می‌رود. اسدی (لح):
به شاهیش بر تخت شاهی نشاست بسی پوزش از بهر دختر بخواست
و در معنی لازم آن، منوچهری:

فاختگان همبر بنشاستند نای زنان بر سر شاخ چنار
۳-۱ شیدن* (از ریشه شی، یا خشی با افتادن خ از آغاز آن) که فعلی بیقاعده است
و از بن مضارع آن «شین» (مانند چین و گزین و آفرین از چیدن و گزیدن و آفریدن)
زمانهای مضارع و مشتقهای اسمی و وصفی برای شستن به کار می‌رود. سنائی:
بیهوده چه شینید اگر مرد مصافید^{۱۶} خیزید همی گرد در دوست طوافید
مولانا:

هر چندکه بلبان گزینند مرغان دگر خمش نشینند
- تو روز و شب دو مرکب‌دان یکی اشهب یکی ادهم

بسر اشهب نمسی شینم سر ادهم نمسی دارم
- شب برود بیا بگه تاشنوی حدیث‌شه شب همه شب مثال‌مه تا به سحر مشین زپا
و در فارسی بخارایی: «سالی پانصد تنگه ده شین، و گرنه خیز^{۱۷}؛ شینید چاردهن چق چق
کنیم = چهار کلمه صحبت کنیم^{۱۸}».
به این ترکیبها از این بن مضارع نیز دقت شود:
مولانا:

- تاجری دریا و خشکی می‌رود آن بسه مهر خانه شینی می‌دود
- بسی کوران و ده شینان از او گشتندره بینان

بسی جانهای غمگینان چو طوطی شد شکر خایش
هر سال يك پار به صحراها سیاحت کرده با دهقانان خاکپاش برادر وار شین و خیز
می‌نماید^{۱۹}.

مشتقهای بن مضارع از شیدن در گفتار عامه هم اکنون به کار می‌رود: همین جا بشین؛
زیاد پاشو بشین کرده خسته شده است.

از بن مضارع «شین» - اندن فعل متعدی شیناندن (نشان‌اندن) و به صورت مخفف
شناندن نیز، در فارسی تاجیکی به کار می‌رود:

- «عاقبت... بابایم در روی در یچه نهالهای درخت زرد آلو شنانده است که آب را
کم طلب می‌کنند^{۲۰}». و

- «اما رفتار و کردار شخصی ذوفنون دیوانه‌وار بود... اگر یکان کس به خودش
مقبول از پیشش گذرد، او را جیغ زده [صدا کرده] آورده به پهلوی خود می‌شیناند و با
او قدری صحبت می‌کرد^{۲۱}».

۱۶- دیوان سنائی، ص ۸۷۸.

۱۷- یادداشتها از صدرالدین عینی، به کوشش سعیدی سیرجانی [آگاه]- تهران ۱۳۶۲ ص ۸-۴۴۷.

۱۸- یادداشتی درباره لهجه بخارایی ص ۳۶۷.

۱۹ و ۲۰- یادداشتها، صفحات ۲۱۹ و ۹ و ۳۲۸.

۲-۳ نشییدن* (نشستن) همان شیدن با بیشوند «ن» است که در برهان قاطع نیز آمده، اما صاحب برهان آن را به معنی نشانیدن آورده است که درست نیست. این فعل نیز بیقاعده است و بن مضارع آن «نشین» در صرف زمانهای مضارع و مشتقهای اسمی و وصفی آن برای نشستن به کار می‌رود.

۳-۳ شیشستن* - (شی + ستن، پسوند مصدر = نشستن) که فعلی با قاعده است (مانند زیستن) و بن مضارع آن «شی» می‌شود، و امر آن را به صورت بشی «بشین». بنده خود سالها پیش، از بنایی که به کارگر خود می‌گفت شنیده‌ام. این شی با «ا» به جای «ب» (← ۱-۲) در این ترانه کودکانه فارسی دیده می‌شود:

گنجشگک اشی مشی (بنشین منشین = بی قرار و آرام)، لب بون مامشی (منشین)، بارون می‌آد خیس می‌شی، می‌افتی تو حوض نقاشی...

(این شی در بشی و اشی و مشی، صورت مخفف شین - بن مضارع و امر از شیدن - که فعلی بیقاعده است - نیز می‌تواند بود).

شیشستن در فارسی بخارایی به صورت شیشستن ۲۲ در انواع فعلهای ماضی به کار می‌رود.

*

«سمندر ۲۳ [اصلاً حربا، که نوعی سوسمار است] به موجب افسانه‌ها و معتقدات قرون وسطایی درباره عناصر، و بنا بر نظر و توجیه پاراسلوس ۲۴، حیوانی است که در عنصر آتش زندگی می‌کند» ۲۵. در فرهنگهای فارسی و از جمله برهان قاطع آمده است که: «در آتش متکون می‌شود، ... و چون از آتش برمی‌آید می‌میرد». شواهد شعری ذیل نیز ناظر به این معنی زندگی او در آتش است:

رودکی (لغت فرس):

به آتش درون بر مثال سمندر به آب اندرون بر مثال نهنگان

هندوشاه نخجوانی (لغ):

نه ماهی بیجز آب گیرد نشیمن نه ز آتش کرانه گزیند سمندر

قائمی (لغ):

خشم تو بر دوستان توست عنایت کاتش سوزان بود حیات سمندر
بنا بر این، با توجه به افسانه زندگی و سکونت سمندر در آتش، و با توجه به یک معنی توسعی شستن و نشستن (و ناچار صورتهای دیگر آنها) یعنی زندگی کردن و سکونت داشتن که در ترکیبهای خانه شین و رهشین (از شستن)، و دهشین و شهر نشین و کوه نشین و خانه نشین و چادر نشین و صحرا نشین و... (از نشستن) آشکار است:

۲۲ - یادداشتی .. ص ۷۹.

۲۳ - در یونانی Salamandra ، و در فرانسه و انگلیسی Salamander و Salamandre.

۲۴ - Paracelsus ، ۱۴۹۳ - ۱۵۴۱ میلادی. طبیب و کیمیاگر و شیمیدان سویسی ← (دائرة المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب - جلد اول - تهران، ۱۳۴۵)

25 - Webster new International Dictionary, Second edition, Merriam Co. Publisher. Springfield Mass. USA, 1957.

۱) صورت درست لغت از صورتهای هفتگانه آذرشت (جزء دوم آن بن ماضی از شستن) و آذرشین (جزء دوم آن بن مضارع از شیدن) است، و ناچار یکی از آن دو - که نمی‌دانیم منوچهری خود کدام را آورده بوده - بایست در مدخل (در معنی سمندر) و در بیت شاهد از او ذکر می‌شد.

۲) شب در آذرشب - همانگونه که در لغتنامه ذکر شده - غلط خوانی کاتب و تصحیف شست است (و نه شست لغتنامه در این مورد خاص).

۳) آذرتش و آذرش آسانتر به صورتهای آذرنش (جزء دوم آن بن مضارع از نشتن) و آذرشی (جزء دوم آن بن مضارع از شستن) بازسازی می‌شوند (و در وزن شعر نیز می‌گنجند) تا به صورت آذرشین، و همچنان مؤید معنی «شست و شین» در آذرشت و آذرشین‌اند (نشان دو صورت آذرنش و آذرشی را باید در متون و در گویشهای فارسی جستجو کرد).

۴) آذرشت (مغسول با نثار) هم درست نیست و با زندگی در آتش سازگاری ندارد، زیرا حیوانی (که بنا بر افسانه) در آتش زندگی می‌کند، چرک نمی‌شود تا خود را در آتش بشوید. این معنی ظ. از خاصیت پنبه کوهی - که در آتش نمی‌سوزد، یا چرکش پاک می‌شود، و سمندر (سالاماندر) بدین معنی نیز هست. - به این افسانه افزوده شده است، علاوه بر آنکه این پنبه (یا سمندر بدین معنی) خود در آتش نمی‌رود، آن را در آتش می‌برند.

۵) شین در آذرشین نه محرف نشین است و نه مخفف آن، بلکه خود واژه‌ای مستقل و جداگانه (بن مضارع از شیدن) است، و نشین (بن مضارع از نشیدن) واژه‌ای دیگر.

۶) جزءهای: شب و شب و شت در ترکیب با آذر، مطلقاً راهی به‌دهی نمی‌برند، و صرفاً غلط خوانی و غلط نویسی کاتبی، و تکرار کاتبان دیگر در نسخه‌ها هستند، و در مدخل و شعر شاهد جایی ندارند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

با کمک مالی خود، از تعطیل شدن
«جیستا» جلوگیری کنید!